

ظهور و سقوط سلطنت رضاشاه: گفت‌وگو با دکتر علی انصاری

سه‌شنبه، 26 ژوئیه 2016

اسکندر صادقی بروجردی

با پروفسور «علی انصاری»، مورخ و استاد برجسته تاریخ نوین ایران در دانشگاه «سنت اندروز» بریتانیا درباره ظهور و سقوط سلطنت رضا شاه (1323-1256 شمسی) به گفت‌وگو نشستیم؛ پادشاهی که حتا امروز هم دشمنی و تحسین عده‌ای را برمی‌انگیزد.

در بخش اول این گفت‌وگو، انصاری چگونگی ترقی رضاخان در بریگارد قزاق و به دست گرفتن حکومت ایران در دهه نخست پس از رویدادهای انقلاب مشروطیت (1290-1284 شمسی) را مورد بررسی قرار می‌دهد. بخش دوم اصلاحات فراوان انجام شده در زمان سلطنت رضا شاه و برخی جنبه‌های ناخوشایندتر آن دوره را مورد بررسی قرار می‌دهد. در بخش پایانی نیز وی ضمن بیان دلایل سقوط و کناره‌گیری اجباری رضا شاه از قدرت در گیرودار جنگ جهانی دوم، به مرور درس‌هایی می‌پردازد که می‌شود از این دوره سرنوشت‌ساز و بحث‌برانگیز برای عبرت تاریخ معاصر ایران فرا گرفت.

- رضا شاه شخصیتی است که از دیرباز تداعی‌کننده ترس و رسوایی از یک سو و دلتنگی، غرور ملی و تحسین عمیق از سوی دیگر بوده است. ممکن است برای شروع، درباره پیش‌زمینه‌های اجتماعی-اقتصادی و فرهنگی ظهور رضاشاه، دوره‌ای که او در آن زندگی و رشد کرد و نقش آن دوره در شکل‌گیری شخصیت و جهان بینی وی توضیح دهید؟
- بررسی دلایل تاریخی ظهور رضاخان از اهمیت فراوانی برخوردار است و این در حالی است که قضاوت عمومی درباره ظهور رضاشاه و تاثیر وی بر حکومت و جامعه ایران، بیش‌تر با نگاهی کوتاه به رخداد‌های گذشته، با کمک قوه ادراک و بدون توجه لازم به زمینه‌های تاریخی انجام می‌شود. ابهام نسبی در ظهور رضاخان شباهت زیادی به ظهور سایر پادشاهان ایرانی دارد که یا ارتباط کمی با حاکمان داشتند یا اصولاً رابطه‌ای با دولتمردان روزگارشان نداشتند که یکی از بارزترین نمونه‌های آن، نادر شاه است؛ رضاخان هم در واقع از این قاعده مستثنی نبود. این واقعیت که رضاخان به معنای کامل کلمه هیچ رابطه‌ای با صاحبان قدرت سیاسی نداشت، تأثیر مهمی در نحوه تعامل متقابل او و مقامات حکومتی داشت. تا آن‌جا که می‌دانیم، رضاخان با پیشینه نظامی به سلطنت رسید و پدرش در ارتش قاجار خدمت کرده بود. از سویی باید این نکته را در نظر داشته باشیم که ارتش قاجار یک نیروی نظامی معمول آماده به رزم نبود، در حالی که رضاخان پرورش یافته یکی از این دو واحد نظامی سازمان یافته و اداره شده از سوی

قدرت‌های خارجی، یعنی «تیپ قزاق» روسیه در ایران بود با همان هنجارها و نظم و انضباط نظامی که ازچنین نیروهای انتظار می‌رود. تیپ قزاق تا زمان انقلاب روسیه در اکتبر 1917 از سوی افسران روسی اداره می‌شد. با خروج تدریجی افسران روسی، رضاخان توانست کم‌کم پله‌های ترقی را طی کرده و به مقام فرماندهی قشون برسد. بنابراین، او فرمانده یکی از معدود نیروهای نظامی در کشور بود. اگرچه قشون تحت فرماندهی رضاخان احتمالاً بیش‌تر از دوهزار نیروی آموزش‌دیده در اختیار نداشت.

- عوامل اصلی شکل‌گیری اتحاد میان رضاخان و سید ضیاء طباطبایی و کودتای سوم اسفند 1299 چه بود؟ آیا درست است که این اتحاد را به شکل واکنشی به مشکلات به‌وجود آمده پس از انقلاب مشروطه (1284-1290) ببینیم؟
- انقلاب مشروطه ایده‌های جدید و نوعی نظم نوین سیاسی را برای ایران به ارمغان آورده بود. من به عمد از این اصطلاح استفاده می‌کنم چون این حرکت به هیچ وجه یک انتقال دستوری نبود. گرچه در لحظه وقوع انقلاب مشروطه، خشونت کم‌تری را به نسبت سایر انقلاب‌ها شاهد هستیم اما روند حرکت انقلاب مشروطه به نوبه خود با هرج و مرج و بی‌ثباتی همراه بود به نحوی که تا سال 1291، هیچ شکل معناداری از حکومت مرکزی در ایران وجود نداشت. مشکل بروز جنگ جهانی اول را هم به این مشکلات اضافه کنید و این‌که ایران با وجود اعلام بی‌طرفی، درعمل به میدان جنگی برای ارتش‌های رقیب-گاهی اوقات با چشم‌پوشی سیاستمداران

ایرانی!- تبدیل شده بود و با مسایل اجتماعی و اقتصادی بی‌شماری دست و پنجه نرم می‌کرد. بسیاری از روشنفکران ایرانی – مانند ملی‌گرای معروف، «حسن تقی‌زاده» – از شکست انقلاب در دستیابی به اهداف خود بسیار دلسرد شده و به این نتیجه رسیدند که اصلاحات قانون اساسی در نبود دولت مرکزی بی‌معنی بوده و آن‌ها باید یک گام به عقب برداشته و پیش از محدود کردن دولت، ابتدا آن‌را ایجاد کنند! با نگاهی به تاریخ اروپا، آن‌ها ایده «استبداد عصر روشنگری» را پسندیدند و این‌گونه موضوع را برای خود توجیه کردند که این موضوع با استبداد مطلقه متفاوت است. ویژگی شاخص استبداد عصر روشنگری این بود که پادشاه، «قانون‌گذار» و ایجاد کننده نهاد قانون‌گذاری در کشور است. این ایده در طی جنگ جهانی اول به شکلی جدی مطرح شد. نباید فراموش کنیم که موضوع سلطنت نه تنها تناقضی با پروژه مشروطیت نداشت بلکه به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به مشروطیت به حساب آمد. تقی‌زاده در مقاله معروفی که در مجله «کاوه» در سال 1921 منتشر شد، به این مقوله می‌پردازد و جالب است که مدل برجسته‌شده در این مقاله، تزار روسیه «پترکبیر» است؛ کسی که توانست روسیه را به یک قدرت اروپایی تبدیل کند.

- دولت بریتانیا چه نظری در مورد کودتا داشت؟ هنوز خیلی از ایرانی‌ها این احساس را دارند که کودتا و تاج‌گذاری رضاخان چهار سال پس از این کودتا، بخشی از یک توطئه هماهنگ‌شده از سوی بریتانیا بود. این داستان قدیمی تا چه حد واقعیت

دارد؟

همان‌گونه که در بالا اشاره شد، برخی روشنفکران ایران علاقه زیادی داشتند که مرد قدرتمندی سکان هدایت دولت را در دست گرفته و به اوضاع کشور سروسامان دهد. مدارکی در دست است مبنی بر این‌که در مراحل اولیه - مشخصاً در سال 1295 - رضاخان برای جلب حمایت به سفارت آلمان رفته بود. پس همان‌گونه که می‌بینیم، چنین مسایلی مطرح بوده است. در این میان، دخالت بریتانیا به طور کلی در دو واقعیت خلاصه می‌شود: نخستین و شاید مهم‌ترین واقعیت این بود که پس از انقلاب روسیه، بریتانیا - به شکل پیش فرض - به عنوان تنها قدرت برجسته خارجی در ایران حضور داشت، در نتیجه خیلی عجیب است اگر بپذیریم که انگلیسی‌ها نقشی در این میان بازی نکرده باشند حتا اگر بپذیریم قصدی برای ایجاد مانع نداشته‌اند. واقعیت دیگر، شکست توافق انگلیس و ایران است و این‌که کودتای سوم اسفند 1299 که به برخی بندهای روابط روشنفکرانه منجر شد، در واقع تلاشی برای جبران این شکست بود. در این رابطه، اگر قرار بر جبران بود کودتا کم هزینه‌ترین گزینه بد ممکن به‌شمار می‌رفت چرا که بریتانیا به دنبال ایجاد ثبات در کشور بود تا بتواند نیروهای نظامی خود را پس از شکست در جنگ با کمونیست‌ها در شمال ایران، به روش مؤثرتری به عقب براند. اما دولت کودتا بی‌درنگ پس از استقرار، توافق ناکام میان انگلیس و ایران را فسخ کرد که ناامیدی بیش از پیش مقامات انگلیسی را در پی داشت. کودتای اسفند 1299 از ابتدای تشکیل تا سازمان‌دهی، ماهیت ایرانی داشت اما واقعیت‌های موجود و نزدیکی سید ضیاء به

انگلیسی‌ها سبب شده بود که دیپلمات‌های انگلیسی مطلع مستقر در ایران، احتمالاً به نسبت مقامات دولتی انگلیس در لندن یا دهلی احساس هم‌دردی بیشتری در این رابطه از خود نشان دهند. در واقع، نخستین بار نبود که دیپلمات‌های انگلیسی در این زمینه ابتکار عمل به‌خرج داده و با مخالفت نکردن با کودتا، رؤسای خود را در لندن در برابر یک عمل انجام شده قرار دادند.

- تجربه رضاشاه در بریگاد قزاق تا چه حد در شکل‌گیری ایده‌های وی در زمینه نظم سیاسی، ملی‌گرایی و میهن‌پرستی و مدرن‌سازی کشور و جامعه نقش داشت؟ شما در کتاب اخیرتان، «سیاست‌های ملی‌گرایی در ایران مدرن» (انتشارات دانشگاه کمبریج، 2012) به شکل کامل در مورد این مسایل و همچنین گرایش به احیای یک دولت مرکزی قدرتمند و متحد مبتنی بر مفهوم ایده‌آلی از حکومت ساسانیان باستان سخن می‌گویید. ممکن است در مورد دلایل توجه مضاعف رضا شاه به مدرن‌سازی حکومت و جامعه ایران بیش‌تر توضیح دهید؟
- بخش زیادی از این ایده‌ها متعلق به روشنفکرانی بود که رضاشاه را دوره کرده بودند؛ افرادی که از کودکی با احساسی مملو از غروری متمایز نسبت به ایران باستان تربیت شده بودند. نکته کلیدی که باید در اینجا به آن توجه داشت، این است که منبع تغذیه فکری و سیاسی روشنفکران آن روزگار نه ایران هخامنشی – که از منظر باستان‌شناسی تا به آن‌روز تأثیری بر جامعه نگذاشته بود – بلکه ایران ساسانی بود که در ادبیات کلاسیک و به‌ویژه شاهنامه خود را

نشان می‌داد. افسانه‌های تاریخی ساسانیان عمیقاً در فرهنگ عامه ایران ریشه دوانده بودند. در این میان، نوشته‌های مورخان اروپایی مانند شرق‌شناس دانمارکی، «آرتور کریستنسن» نیز انگیزه‌های بیش‌تری ایجاد می‌کرد. کریستنسن در واقع همان نویسنده‌ای است که ایده «دولت متمرکز ساسانی» در ایران باستان را مطرح کرد. جدا از این که گفته او تا چه حد می‌تواند دور از واقعیت باشد، به نظر می‌رسد کریستنسن ایده‌های خود را با در نظر گرفتن ظهور دولت در حال شکل‌گیری پهلوی مطرح کرده بود و جالب است که به باور برخی از تاریخ‌نویسان، ایده‌های مطرح شده از سوی کریستنسن در مورد دولت ساسانی هم در راستای همان دوران‌دیشی مصلحت‌طلبانه مطرح شده‌اند. برای رضاشاه، همان‌گونه که لقبش نشان می‌دهد، ساسانیان سمبل دولتی مرکزی و قدرتمند با هویت ایرانی و با محوریت پادشاه بود. ساسانیان برای روشن‌فکران ایرانی آن دوران، مدلی بومی و اصیل به‌شمار می‌رفتند که می‌توانستند با تقلید از آن، حکومت نوین مدنظر خود را در ایران ایجاد کنند.

- پیش از مرگ رسمی سلسله قاجار، ارتش ایران برخی جنبش‌های منطقه‌ای و قبیله‌ای را سرکوب کرد که شاید معروف‌ترین آن‌ها سرکوب «شورای حکومتی گیلان» در مهرماه سال 1300 شمسی، قیام «کلنل محمد تقی خان پسیان» در استان خراسان و خشونت‌های گسترده‌ای بود که از سوی «ژنرال امیر احمدی» در لرستان به راه افتاده بود. به

نظر شما آیا تمامیت ارضی کشور در اوایل دهه 1920 میلادی (1300 شمسی) در خطر تجزیه و فروپاشی قرار داشت؟ کارکرد رضاخان به عنوان وزیر جنگ و ارتش آن دوران در رویارویی با این مشکل را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ به نظر شما تلاش‌های انجام شده به منظور آرام کردن ناآرامی‌های منطقه‌ای و قبیله‌ای با موفقیت همراه بود؟ آیا سرکوب قیام‌های منطقه‌ای و قومی با خشونت بیش از حد نبود؟

این نیروهای مرکزگرای که دل خوشی از رضا شاه نداشتند، مایل بودند مانند برخی روشنفکرها - به‌ویژه در میان گروه‌های چپ‌گرا - برای خود اعتباری به دست آورند. اما باید این نکته را هم در نظر داشته باشیم که این گروه‌ها در آن زمان تهدیدی واقعی برای یکپارچگی کشور به شمار می‌رفتند و از رضاخان به عنوان چهره‌ای یاد می‌شود که آن‌ها را به زانو در آورده است. شکی نیست که در سرکوب این جنبش‌ها خشونت بیش از حدی به کار گرفته شده، اما مساله این‌جاست که از نظر بسیاری از افراد، در آن زمان حفظ تمامیت ارضی کشور در اولویت قرار داشت. از نظر این عده، مبارزان منطقه‌ای چیزی بیش‌تر از «عده‌ای راهزن» به حساب نمی‌آمدند. در زمینه گرایش به مرکزگرایی، بی‌شک چیزی شبیه درگیری میان شهرنشینان و روستاییان وجود داشت که می‌توان آن‌را به گونه‌های مختلف تفسیر کرد (ماموریت مدنی‌سازی). اما روی هم رفته این احساس در میان نخبگان شهری وجود داشت که عناصر روستایی (قبیله‌ای) را باید زیر کنترل درآورد. یکی از گناهان بزرگ ملی‌گرایی مدرن، تمرکز بیش از حد بر مرکزگرایی

بدون در نظر گرفتن هیچ امتیازی برای منطقه‌گرایی بوده است. روشنفکران ایرانی مرکزگرایی را از انقلاب فرانسه فراگرفتند و از قضا با وجود همه انتقادهایی که از رضا شاه می‌شود هیچ یک از جانشینان او تا به حال نتوانسته‌اند به گونه‌ای متفاوت عمل کنند. بارزترین نمونه در این زمینه، واکنش به ناآرامی قبایل پس از سقوط رضا شاه در شهریور 1320 بود. پس از یک مهلت کوتاه که اعلام شد این قبایل «مظلوم» واقع شده‌اند، مجلس ایران از ترس طغیان نیروهای مرکزگیزی که در میان قبایل حضور داشتند، یک بار دیگر به سرعت آن‌ها را به زانو درآورده و مجبور به تسلیم کرد. نحوه برخورد مقامات جمهوری اسلامی هم شباهت زیادی با این رفتار دارد. این موضوع نکته‌ای منفی در پرونده ملی‌گرایان به شمار می‌رود و کمتر کسی پیدا شده که بتواند راه حلی برایش پیدا کند.

- رابطه رضا شاه با دین موضوع حدس و گمان‌های بسیاری بوده است. معروف است که او پیش از تصمیم برای ایجاد یک خاندان سلطنتی جدید با روحانیون پیشروی آن دوران در قم از جمله «حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی»، «سید ابوالحسن اصفهانی» و «حاج میرزا حسین نایینی» برای توضیح مزیت‌های ایجاد نظام جمهوری در کشور دیدار کرده بود. رابطه رضا شاه با روحانیت پیش از تاج‌گذاری چگونه بود؟

به نظر من تا آنجا که به خود رضا شاه مربوط می‌شود، برخورد او با مقوله دین تا حد زیادی ابزاری بوده است. البته به باور من، رضا

شاه آدم بی دینی نبوده و روشن است که مراقبت می‌کرده تا به باورهای دینی افرادی که برایش مهم بودند احترام بگذارد. اما بی‌شک او کسی بود که ما با توجه به مواضعش در زمینه دین و مسایل دینی، می‌توانیم او را «واقع‌گرا» بنامیم. روشن‌فکران آگاه، باورهای دینی رضاشاه را به دور از خرافه‌های مرسوم و در راستای قدرت سیاسی وی ارزیابی می‌کنند؛ مساله‌ای که تعامل وی با علمای دینی را توجیه می‌کند. بنابراین، رضاشاه نیز از قدرت دین آگاه بود اما مانند خیلی‌های دیگر بسیار معتقد بود که این علمای دینی هستند که می‌توان از آن‌ها بهره برد نه خود دین به تنهایی، و این‌که وجود باورهای دینی «غیر منطقی» با پیشرفت کشور مغایرت داشت. اگر این‌گونه به مساله نگاه کنیم، می‌بینیم که رضاشاه هم با فلسفه روشنگری در اروپا هم‌گام بود.

- جدا از اصلاحات قانونی و معرفی قانون مدنی از سوی «علی‌اکبر داور»، تکنوکرات آموزش دیده غرب، چند مساله دیگر سبب تشدید دشمنی روحانیون آن دوره با رضا شاه شد. می‌توانید توضیح دهید که چه زمان و چگونه رضا شاه و متحدان او اصلاحات مورد نظر خود را آغاز کردند و برخورد روحانیت با این مساله چگونه بود؟ آیا رابط‌های میان اصلاحات داور و اصلاحات انجام شده در حوزه علمیه قم وجود داشت؟ اصلاحات قضایی یکی از اصلی‌ترین خواسته‌های مشروطه‌خواهان انقلابی در سال 1285 بود. تعبیر آن‌ها از حکومت مدرن، چه از نوع جمهوری و چه از نوع سلطنت مشروطه، بر پایه مفهوم حاکمیت

قانون و حکومت مشروطه مبتنی بر قانون استوار بود. تلاش‌هایی برای شروع این روند شکل گرفته بود اما به دلایلی که گفته شد، ایجاد اصلاحات قانونی در نبود یک دولت مرکزی بی‌معنا بود. در این میان، درخواست لغو کاپیتولاسیون به عنوان سریع‌ترین راه آغاز اصلاحات قضایی مطرح شد. استدلال اروپایی‌ها درباره لزوم دادن معافیت قضایی برای اتباع خود، نبود سیستم حقوقی مناسب در ایران بود. رضاشاه می‌دانست که برای لغو کاپیتولاسیون، ایجاد اصلاحات قانونی ضروری است و از این‌رو «داور» را مأمور انجام این کار کرد. داور کل سیستم قضایی را زیرکنترل دولت درآورد و دست روحانیون را از حوزه قضاوت کوتاه کرد؛ روحانیونی که از دیرباز افزون بر برخورداری از موقعیت ممتاز اجتماعی، بخشی از درآمد خود را از راه قضاوت مبتنی بر احکام و حدود شرعی به دست می‌آوردند. این نوع سیستم قضایی چه از نظر شکل و چه از نظر محتوا برای اداره یک دولت مدرن ناکافی به نظر می‌رسید.

- اصلاح سیستم آموزش و پرورش ایران یکی دیگر از تغییرات مهمی بود که از دید بسیاری، به منزله تلاش دولت مرکزی برای تحمیل قدرت خود و محدود کردن دامنه نفوذ روحانیت به شمار می‌رفت. درباره این اصلاحات و نتایج آن توضیح دهید؟ همان‌گونه که اشاره کردید، ایجاد تحول در سیستم آموزش و پرورش پایه دوم اصلاحات تلقی می‌شد؛ موضوعی که برای مشروطه‌خواهانی که انقلاب واقعی را در تحول آموزش و پرورش می‌دیدند، رکن اصلی به شمار می‌رفت. بزرگ‌ترین چالش در زمینه

ایجاد اصلاحات قضایی در آن زمان، چگونگی شروع آن بود زیرا در عمل همه چیز باید از صفر شروع می‌شد. تعدادی از نویسندگان بر لزوم تمرکز بر آموزش عالی به جای آموزش متوسطه انتقاداتی وارد کرده‌اند اما واقعیت این بود که پیش از ایجاد مدرسه‌ها، معلم‌ها باید تربیت می‌شدند. بنابراین، پایه‌های یک سیستم مدرسه ملی در این دوره بنا شد اما دست‌آوردهای چشم‌گیر در سطوح بالاتر با تشکیل دانشگاه تهران به دست آمد. چنین استدلال می‌شود که تحقق این دستاورد در آن زمان نسبی بود زیرا رضاشاه تمایل داشت مردم را در داخل ایران نگه دارد تا مانع از آشنایی بی‌مورد آن‌ها با ایده‌های خطرناک خارجی شود. به نظر می‌رسد که در این مورد بیش از حد بزرگ‌نمایی شده باشد. درست است که رضاشاه از نمک‌شناسی کسانی که برای آموزش به خارج از کشور می‌فرستاد، از جمله پسر خودش یا کسانی که از سیستم آموزش و پرورش در داخل ایران بهره‌مند شده و بعد علیه او موضع‌گیری می‌کردند، ناامید شده بود (که دلایل آن با توجه به تداوم حضور او در رأس هرم قدرت تا حد زیادی قابل درک است)، اما این مساله نباید دستاوردهای عظیم به دست آمده در حوزه آموزش عالی در آن دوره را تحت الشعاع قرار دهد. لازم به گفتن نیست که روحانیت تا چه حد در برابر شکست انحصار خود در حوزه قضاوت، از رضاشاه ناراضی بودند تا حدی که بسیاری از آن‌ها به تقبیح گسترش آموزش مبتنی بر افکار «سکولاریستی» پرداختند.

«فروغی» در یک سخنرانی عالی به شرح مشکلاتی پرداخته که در راه اندازی دانشکده حقوق در ایران (یکی از اولین دانشکده‌هایی که

درانتها به ایجاد دانشگاه تهران منجر شد) با آن روبه‌رو بودند. فروغی به این نکته اشاره می‌کند که یکی از راه‌های آن‌ها برای خروج از بحران، قانع کردن علمای دینی در این مورد بود که دانشجویان ناچار به گذراندن دوره‌هایی در فقه و حقوق دینی هستند!

- ایجاد تحول در زیرساخت‌های حمل‌ونقل (جاده‌ای و ریلی) در ایران به عنوان یکی از پایدارترین نشانه‌های اصلاحات مدرن رضاشاه به‌شمار می‌رود. مهم‌ترین کارهای رضاشاه در این مورد کدامند؟

جدا از جاده‌هایی که در آن دوران ساخته شدند، مهم‌ترین دست‌آورد دوره سلطنت رضاشاه در زمینه توسعه صنعت حمل و نقل، ساخت راه‌آهن برای اتصال دریای خزر به مناطق نفت‌خیز خوزستان بود. اهمیت این حرکت بیشتر در این امر نهفته است که رضا شاه این مهم را نه با استقراض خارجی بلکه از راه درآمد به دست آمده از عوارض گمرکی به انجام رساند. باید توجه داشت که با وجود استخدام مهندسان خارجی، اصل این سرمایه‌گذاری منشاء داخلی داشت. انتقادهایی مطرح شده که تصمیم رضا شاه بر ساخت راه‌آهن شمال – جنوب به تحریک انگلیسی‌ها بود و بعدها در دوران جنگ جهانی دوم با استفاده از آن، اسلحه و تجهیزات لازم را در اختیار روس‌ها قرار دادند. چند تحلیل‌گر سیاست‌های رضاشاه، احمقانه‌تر از این برخورد کرده و مساله ساخت راه‌آهن سراسری را درکل توطئه انگلیسی‌ها ارزیابی کرده‌اند. اما مساله این‌جاست که

بریتانیا در واقع بسیار مشتاق‌تر به راه‌اندازی راه آهن شرق به غرب بود که با کمک آن می‌توانست هند را به عراق پیوند دهد. با دیدی منصفانه به مساله، می‌بینیم که انگیزه‌های تجاری بالایی در این زمینه وجود داشت. اما انگیزه‌های رضاشاه را بیشتر باید در بعد انسجام داخلی دنبال کرد؛ این‌که بشود نیروهای نظامی را آسان‌تر به سراسر کشور گسیل کرد. اما شاید بتوان مهم‌ترین انگیزه رضا شاه را پیوستن استان‌های حوزه دریای خزر (با در نظر گرفتن این‌که املاک خود او هم در آن منطقه قرار داشت) به سایر نقاط کشور دانست. استان‌های حوزه دریای خزر با رشته کوه بزرگ «البرز» احاطه شده و دسترسی به آن دشوار بود.

- آیا گرایش واقعی در زمینه برابری جنسیتی زن و مرد، مشوق اصلی رضاشاه برای کشف حجاب زنان بود؟ موفقیت‌ها و شکست‌های این سیاست چه بود؟ از آن‌جا که رضاشاه بیشتر به دلیل بی‌تفاوتی بیش از حد نسبت به باورها و ارزش‌های دینی جامعه ایران متهم شده، به نظر شما این انتقادات تا چه حد منصفانه است؟ از سوی دیگر، از اصلاحات مربوط به نحوه پوشش مردان، یعنی اجبار مردان ایرانی به پوشیدن نوعی کلاه لبه‌دار به سبک اروپایی‌ها، به‌عنوان نمونه دیگری از اصلاحات سطحی‌نگرانه و «شبه مدرنیسم» رضا شاه یاد می‌شود. نظر شما در مورد این دو نوع اصلاحات در زمینه نحوه پوشش زنان و مردان و انگیزه‌های اصرار به انجام آن‌ها چیست؟ در مورد مفاهیم «نوگرایی» و «پیشرفت» مورد نظر

رضا شاه و دوستانش چه می‌توان گفت؟

فکر نمی‌کنم که این موضوع هیچ ربطی به «شبه نوگرایی» داشته باشد. در آن زمان این باور در میان ملی‌گرایان وجود داشت که لباس و ظاهر اهمیت زیادی دارد و به نظر می‌رسد که آن‌ها برای نمونه، روش پوشش تزار روسیه را در موفقیت‌هایش دخیل می‌دانسته‌اند. هدف آن‌ها ایجاد انقلاب در ظاهر افراد بود. وقتی لباس متفاوتی می‌پوشید، تفکرهای متفاوتی هم دارید. این موضوع اکنون برای ما عجیب و غریب است اما در آن زمان این نظر غالب (درمیان روشنفکران) وجود داشت. ژاپن از کشورهای آسیایی بود که اصلاح‌طلبان بیش از سایر کشورها آن را تحسین می‌کردند و الگوی «اصلاحات میجی» در ژاپن (که به دگرگونی‌های عظیمی در ساختار سیاسی و اجتماعی این کشور منجر شد) را برای کشور می‌پسندیدند. حقوق زنان نیز به عنوان بخشی از نوگرایی شمرده می‌شد و بیش‌تر نظریه‌پردازان ملی‌گرا، هوادار برابری حقوق زن و مرد بودند. درک آن‌ها از موضوع البته به گونه‌ای متفاوت از امروز بود و تقریباً شکی نیست که رضا شاه نوع پوشش را جنبه‌ای از مدرنیته می‌دانست اما معنی واقعی آن را نمی‌دانست و لزوماً با آن موافق نبود. برای رضا شاه، هیچ فلسفه‌ای پشت این مساله وجود نداشت. در مورد پوشش کلاه، باید اضافه کنم که هیچ کجا ندیده‌ام رضا شاه کسی را مجبور به سر کردن کلاه لبه‌دار (موسوم به کلاه «پهلوی») کرده باشد. در ابتدا استفاده از کلاه پهلوی مرسوم شد که چیزی شبیه کلاه «کپی» فرانسوی بود و بعد در دهه 1320 شمسی کلاه «شاپو» که همان کلاه «فدورا» بود، به تدریج جایگزین

کلاه پهلوی شد. در مورد این اتهام که رضا شاه باورهای سنتی ایرانیان را به چالش کشاند، باید گفت که در عوض رضا شاه بسیاری از باورهای سنتی مربوط به جرم و مجازات (اگر نخواهیم از برده‌داری سخن بگوییم) را هم اصلاح کرد. البته درست است که در مواقعی می‌شد مسایل را با حساسیت بیشتری دنبال کرد و قطعاً سرکوب اعتراض‌های مردمی در مشهد که به کشته شدن تعداد زیادی از مردم انجامید، تراژدی غمانگیزی بود که می‌شد از وقوع آن جلوگیری کرد.

- اهمیت سفر رضاشاه به ترکیه و دیدار با مصطفی کمال آتاتورک در خردادماه 1313 در چه بود؟ چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی میان این دو نفر وجود داشت که آن‌ها را به عنوان رهبران کشورهای متبوع خود از یکدیگر متمایز می‌کرد؟ فکر می‌کنم آن‌ها یکدیگر را مانند دو روح در یک بدن می‌دیدند اما فرض این‌که تقلید بیش از حدی در این میان رخ داد، اشتباه است. نخست این‌که رضا شاه در برخی حوزه‌ها سریع‌تر و با تلاش بیشتری به نسبت آتاتورک آغاز به کار کرد. برای نمونه، در اصلاحات انجام شده از سوی مجلس پنجم در سال 1303، لزوم داشتن نام خانوادگی برای اتباع ایرانی مطرح شد که دست‌کم 10 سال زودتر از ترکیه بود. همچنین می‌شود به سفر شاه و ملکه افغانستان به ایران در سال 1307 (آن‌هم بدون حجاب) اشاره کرد که رضا شاه را به حرکت سریع‌تر به سوی برداشتن حجاب زنان در ایران تشویق کرد.

- به رضا شاه تهمت‌های زیادی زده می‌شود که زمین‌ها و ثروت قابل توجهی را به زور از چنگ طبقه مرفه آن دوره خارج کرده و ثروت بی‌حد و حسابی برای خود جمع‌آوری کرد. ادعا شده است که رضا شاه پس از به دست گرفتن قدرت، به سرعت به بزرگترین زمین‌دار کشور تبدیل شد. این ادعاها تا چه حد واقعیت دارند؟

بله، درست است که او در واقع به یکی از بزرگترین مالکان زمین در شمال ایران تبدیل شد، گرچه خودش همیشه ادعا می‌کرد که زمین‌هایش از زمین‌های بایری بوده‌اند که از آن‌ها برای کشت و زرع استفاده می‌کرد. ممکن است این گفته تا حدودی ریاکارانه به نظر آید اما غیرمعمول هم نیست که یک سلسله پادشاهی که زمینی در اختیار ندارد، به دنبال به دست آوردن هر چه بیشتر زمین باشد. ممکن است از نظر ما این کار مناسبی برای یک حاکم به نظر نیاید اما در همین حال نباید هم از این موضوع تعجب کنیم. آنچه اهمیت دارد، کاری است که او روی این زمین‌ها انجام داده و به نظر می‌رسد واقعا در این زمین‌ها کشت و زرع انجام داده بود. البته محمدرضا شاه قطعه‌هایی از این زمین‌ها را دوباره بین دهقانان توزیع کرد. شاید در این زمینه مقدار اموال منقولی که رضا شاه در مدت سلطنت خود به دست آورده از اهمیت بیشتری برخوردار باشد زیرا معمولا نشانه بهتری از وقوع فساد مالی است و می‌توان در صورت نیاز به سرعت آن را جابه‌جا کرد. گرچه باید در نظر داشته باشیم که ثروت رضا شاه در زمان مرگش مبلغی معادل 129 هزار و

137 پوند استرلینگ تخمین زده شد.

• چه چیزی سبب شد که حکومت استبدادی رضاشاه در طول دهه 1310 به شکل فزاینده‌ای خودسرانه و متمرّد عمل کند؟ نه تنها منتقدان هم‌عصر رضا شاه، از «سید حسن مدرس» گرفته تا افراد اهل قلمی چون «میرزاده عشقی»، سرنوشت وحشتناکی پیدا کردند بلکه حتا متحد دیرینه‌ای چون «عبدالحسین تیمورتاش»، وزیر دربار هم با حکم دادگاه به مرگ خشونت‌آمیزی محکوم شد. دلیل این کارها چه بود؟ به بیانی خیلی ساده، «قدرت فسادآور است». هرچه قدرت رضا شاه افزایش یافت، بدگمانی او بیشتر و تحملش کمتر شد. برخی از بدگمانی‌های او درست بودند ولی بیش‌تر آن‌ها واقعیت نداشتند، از این‌رو سال‌های آخر سلطنت رضا شاه آکنده از رفتار نه‌چندان مناسب با متحدان پیشینش است. خیلی طبیعی به نظر می‌آید که رضا شاه را مسوول مرگ هر مخالفی در آن دوره بدانیم. در حالی که برای نمونه، شواهد چندانی وجود ندارد که ثابت کند قتل داور به امر او انجام شده باشد. در واقع به نظر می‌رسد رضا شاه واقعا دلش برای داور تنگ شده بود. تراژدی مرگ تیمورتاش مرا به یاد تراژدی «آتابای» می‌اندازد. رضا شاه با دیدن جاه‌طلبی‌های تیمورتاش به شدت دچار بدگمانی شد و تیمورتاش نتوانست جایگاه خود در مدرن‌سازی ایران و (به شکل خطرناکی) در «آموزش» رضا شاه را به درستی درک کند. جدا از این که رضا شاه دستور قتل تیمورتاش را داده باشد یا نه، آنچه قطعا درست به نظر می‌رسد این

است که اجازه داد تیمورتاش تا زمان مرگ، در زندان زجر بکشد. افزون بر این، باید به این نکته توجه کرد که بی‌شک خشونت‌هایی که در دوره سلطنت رضا شاه وجود داشت در مقایسه با دوره‌های پیش از او، به مراتب کمتر بوده است. یکی از واقعیت‌های شوکه‌آور در طول سلطنت رضا شاه، استفاده نشدن شکنجه در زندان‌ها و به طور قطع برای زندانیان سیاسی بوده است؛ موضوعی که برای دوران حکومت پسرش یا جمهوری اسلامی مصداق ندارد.

- دلایل تصمیم رضا شاه در سال 1312 برای لغو یکجانبه امتیازنامه «دارسی» و پیامدهای آن چه بود؟ همچنین برای کسانی که آشنایی کمتری با این توافق نفتی دارند لطفاً درباره اهمیت و پیشینه تاریخی آن توضیح دهید.
- این امتیازنامه نفتی که در سال 1280 شمسی برای کشف و استخراج نفت ایران میان «ویلیام ناکس دارسی» و دولت وقت ایران امضاء شده بود، نه تنها برای اقتصاد سیاسی ایران بلکه برای روابط ایران با بریتانیا هم سرنوشت‌ساز به‌شمار می‌رفت. این توافق بد ازسوی مقام‌های قاجار و براین اساس امضاء شده بود که طرف ایرانی گمان نمی‌کرد در ایران نفتی یافت شود! در این توافقنامه تضمین شده بود که ایران 16 درصد از کل سود شرکت را دریافت خواهد کرد. این معامله خیلی بدی بود. رضا شاه خواستار مذاکره دوباره در این زمینه بود زیرا پس از لغو کاپیتولاسیون، موقعیت برای مذاکره درباره این توافقنامه مناسب به نظر می‌رسید. در پایان، ایران نتوانست به آنچه مدنظرش بود برسد

اما پیامی جدی به بریتانیا فرستاد مبنی براین که معامله‌ای که در سال 1280 به نظر خوش‌آیند (اگر نه منصفانه) می‌آمد، نمی‌توانست بدون برخی تجدیدنظرها ادامه پیدا کند.

- چرا رضا شاه در شهریور 1320 از تخت سلطنت کناره‌گیری کرد؟ آیا تنها به دلیل ادعاهای مخالفان و منتقدان وی در مورد هواداری از نازی‌ها از قدرت کنار گذاشته شد؟ در آن زمان چه معامله‌ای میان دولت‌های بریتانیا و اتحاد جماهیر شوروی (متفقین) در جریان بود. این کشورها چه انگیزه‌ای در تصرف ایران و برخورد با پادشاه وقت کشور داشتند؟ سقوط رضا شاه در پی یک سری محاسبه‌های اشتباه و این واقعیت تأسفبار انجام شد که آلمانی‌ها در سال 1941 با سرعت زیادی به روسیه یورش بردند. بریتانیا که به دنبال حفاظت از دارایی‌های نفتی خود در آبادان بود، مسیر ترانزیتی را برای تامین مهمات و سایر اقلام ضروری به روسیه ایجاد کرد. از آنجا که آلمان نازی توانسته بود خود را به قفقاز برساند، ایران به یک پل زمینی طبیعی تبدیل شد. رضا شاه در پی حفظ بی‌طرفی ایران بود. درست است که متخصص‌های آلمانی در ایران کار می‌کردند، اما هیچ مدرکی دال بر چرخش رضا شاه به سمت نازیسم وجود ندارد. احتمالاً بیش‌ترین نگرانی متفقین، به قدرت رسیدن افسران هوادار نازی در ایران بود، همان‌گونه که در عراق برای انجام این کار تلاش کرده بودند. به هر حال، متفقین که در پی به دست آوردن اطمینان از نفوذ نیافتن هواداران آلمان نازی در ارکان قدرت ایران بودند، خواستار یک سری

مطالبات از ایران شدند که رضا شاه این مطالبات را غیرقابل قبول ارزیابی کرد. متفقین هم با سوءاستفاده از محبوبیت نداشتن رضا شاه در بین عموم مردم، در تابستان 1320 به ایران هجوم آورد. نیروهای مسلح ایران در عرض شش روز تسلیم شدند. این موضوع برای حکومت رضا شاه که آن اندازه روی ساختن ارتش سرمایه‌گذاری کرده بود، یک شوک بزرگ به شمار رفت. نکته جالب توجه در این میان این است که تصمیم به انحلال ارتش ایران (که به تسلیم ارتش به نیروهای متفقین انجامید) نه با رعایت سلسله مراتب از بالا به پایین، بلکه در سطح فرماندهان و مقام‌های نظامی وقت گرفته شد. متفقین مصمم بودند از شر رضا شاه خلاص شوند و چرچیل حتا بازگرداندن قاجارها به قدرت را مد نظر داشت. در انتها، برخی از روشنفکران پیشرو دوران مشروطیت از جمله فروغی، مسوول انتقال مسالمت‌آمیز قدرت به محمد رضا شاه بی‌تجربه‌ای شدند که 21 سال بیشتر سن نداشت.

- در پایان، به نظر شما از به قدرت رسیدن رضا شاه و سلطنت او چه درس‌هایی می‌توان گرفت؟ نوشتالژی قابل لمسی را که در میان بخش‌های خاصی از جامعه ایران درباره این مدرن‌گرایی مستبد و هوادار جدایی دین از سیاست شاهد هستیم خوش‌بین می‌دانید یا نگران‌کننده؟
- تاریخ رضا شاه و ایران این گفته «کروچه» را ثابت می‌کند که «هر تاریخی، تاریخ معاصر است.» حال که ما از زمان حکومت رضا شاه فاصله گرفته‌ایم و رویدادهای تاریخی بیشتری برای مقایسه با

آن دوران داریم، بهتر می‌توانیم به بررسی آن دوران بپردازیم. رضا شاه چه برای هواداران و چه برای مخالفان خود با همه خوبی‌ها و بدی‌هایش شناخته شده است. با در نظر گرفتن این نکته که نمی‌توانیم از چنین برهه مهمی از تاریخ کشور به سادگی بگذریم، روشن است که ما برای درک بهتر این دوران باید به جای پرداختن به جنبه خاصی از آن، نگاهی جامع به این دوران داشته باشیم. با آن که رضاشاه اراده سیاسی و قدرت لازم برای پیشبرد برنامه‌های خود را داشت اما در واقع بسیاری از ایده‌هایش را از دیگران می‌گرفت. او در بسیاری از موارد توانمند عمل می‌کرد. درس مهم بعدی، از نوع قضاوت مردم با توجه به وضع و اوضاع روز به دست می‌آید. نوستالژی که امروز در ایران شاهد آن هستیم در نتیجه دست‌آوردهایی است که رضا شاه و هواداران او در یک زمان به نسبت کوتاه – حدود 16 سال – به دست آوردند. شکی وجود ندارد که آن‌ها پایه‌های ایران مدرن را بنا نهادند و بسیاری از نهادهای دولتی که امروز می‌بینیم، در نتیجه تلاش‌های آن‌ها به وجود آمده‌اند. دست‌آوردهای رضا شاه به نوعی میراث به جا مانده از او به شمار می‌رود. در همین حال، اهمیت موضوع به ما یادآوری می‌کند که رضا شاه فردی منحصر به فرد در زمان خود بوده و بی‌معنا خواهد بود اگر امروز بخواهیم به دنبال یافتن کسی چون او باشیم. امروزه بی‌شک تمایل فراوانی برای ایجاد یک نوگرایی سکولار با دستور کاری به شدت ملی‌گرایانه وجود دارد اما باید درمورد نگاه به گذشته با احتیاط بیشتری عمل کنیم، همان‌گونه که شاید رضاشاه و روشنفکران هوادار او احتمالاً مراقب بوده‌اند. باید بدانیم آنچه

ایران به آن نیاز دارد، کسی از زمان خودمان است که بتواند با استواری در برابر چالش‌های آینده ایستادگی کند.

- دکتر علی انصاری دارنده مدارک کارشناسی و دکترا از دانشگاه لندن، استاد تاریخ ایران و مدیر «انستیتو مطالعات ایران» در دانشگاه «سنت اندروز»، از اعضای «انستیتوی سلطنتی امور بین‌الملل بریتانیا» - چتم هاوس - و همچنین عضو و مدیر پروژه «ایران مدرن» در «انستیتوی بریتانیا برای کمیسیون مطالعات ایرانی» است.
- اسکندر صادقی بروجردی دانشجوی سال آخر دکترا در کالج «کوئین»، دانشگاه آکسفورد است که موضوع پایان نامه خود را «تاریخ سیاسی و روشنفکری ایران مدرن» انتخاب کرده است.

تاریخ کپی و تهیه ی فایل پی.دی.اف.: ۳۰ مرداد ۱۳۹۶ (۲۱ آگوست ۲۰۱۷، ۲۸ ذالقعده ۱۴۳۸)